

## بازخوانی و آسیب شناسی مهدویت گفت‌وگو با سیدعباس حسینی قائم‌مقامی



۲۶ مرداد ۱۳۸۷

تابناک: در آغاز به مناسبت، نگاه جدید و بازخوانی نسبت به نظریه مهدویت با توجه به مبانی فکری اسلامی و مقتضیات جهان حاضر داشته باشیم.

سید عباس حسینی قائم‌مقامی: بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. اگر بخواهیم نظریه مهدویت را بازخوانی کنیم، باید این نظریه را در چهارچوب سنت‌های الهی تبیین کرد. به این معنا که بی‌تردید جهان، آینده روشن و نیکویی دارد که در همه ادیان بر این مسئله تأکید شده است و اندیشه مهدویت در اسلام و ظهور حضرت حجت(عج) نیز در همین راستا تحلیل می‌شود، ولی سنت‌های الهی نوعاً جبری، قطعی و خارج از اراده انسان تلقی می‌شوند، در حالی که ما باید توجه کنیم هر چند مهدویت یک سنت الهی است، اما خارج از فرایندهای ارادی انسان شکل نمی‌گیرد. اگر از این نگاه مسئله را بررسی کنیم، بسیاری از مسائل حل می‌شود و بخش چشمگیری از اعتقادات عوامانه و نظرات خرافی پیرامون مهدویت کنار می‌رود.

برای ورود به این دیدگاه، ما باید مفهوم نجات و رستگاری و فرایند آن در نگاه‌ها و ادیان گوناگون را بشناسیم. دو نگاه کلی به این موضوع معمولاً در جامعه بشری وجود داشته است؛ نگاه نخست که نوعاً متأثر از دین مسیحیت است که نجات انسان بنا بر اراده الهی انجام می‌شود و خود انسان در آن هیچ نقشی ندارد. بر این اساس است که مسیحیان اعتقاد دارند که حضرت عیسی(ع) فدا شد تا مردم به نجات برسند و در واقع جان او کفاره گناهان بشر است. نظر دوم بر این باور است که است این انسان است که نجات و رستگاری خویش را رقم می‌زند بدون آن‌که نیازی به امداد و عنایت الهی داشته باشد.

متأسفانه در برخی دیدگاه‌های اسلامی، گرایش به هر دو این نظرات به ویژه نظر نخست دیده می‌شود. زیاده‌روی و افراط در مسئله توسل و شفاعت به گونه‌ای فراگیر شده که بعضاً مقوله «عمل صالح» که اینقدر مورد تأکید قرآن قرار دارد، به کلی فراموش می‌شود و بسا گفته می‌شود که نجات و رستگاری با بسنده کردن به توسل و عنایت ائمه ممکن می‌شود و اگر شما یک قطره اشک بریزید و یا همین که حب اهل بیت و درد دل را داشته باشید، مشمول نجات و رستگاری می‌شود که این دیدگاه متأثر از اعتقاد مسیحی است و البته اثرگذاری مسیحیت در اسلام منحصر به این مورد هم نیست و مظاهر متعددی دارد که در جای دیگری به آن پرداخته‌ام و این از موضوعات جالبی است که در بحث اصلاحات در حوزه معارف دین باید مورد توجه قرار گیرد.

به طور کل، پدیده اسرائیلیات در حوزه حدیث و تفسیر، به عنوان بخشی از همین تأثیرپذیری متون دینی ما از دیگر ادیان داشته و شناسایی شده است. در بحث نجات و رستگاری هم این اثرپذیری از مسیحیت دیده می‌شود و نجات به عنوان یک پدیده قهری و خارج از اراده انسان به عنوان سنت الهی مطرح می‌شود، در حالی که از نظر قرآن نجات و رستگاری فرایندی است که با اراده انسان انجام می‌گیرد. البته اراده الهی هم باید با اراده انسان همراه شود تا به نجات بینجامد. هر چند نظریه مهدویت و پایان درخشان و نیکویی تاریخ بشر، مبتنی بر یک سنت الهی است اما این آینده روشن، مبتنی بر اراده انسان‌هاست و چه بسا یکی از دلایلی که زمان ظهور مشخص نشده و بر اساس روایات، هر کس زمان آن را مشخص کند از دروغگویان است (کذب الوقتون) و حتی خود حضرت هم از این زمان آگاه نیست، وابسته به این است که چون رسیدن به آن نقطه، یک فرایند انسانی است و فرایند انسانی هم یک فرایند ارادی و انتخابی است، بنابراین قابل پیش‌بینی نیست؛ گاهی سریع، گاهی کند، گاهی متوقف می‌شود و حتی گاهی عقب‌گرد می‌کند.

تابناک: اتفاقاً مسئله پیوند زدن انقلاب با ظهور حضرت(عج) در همین حوزه قابل بحث است.

قائم‌مقامی: در این تحلیل هر اراده نیکویی - به تعبیر فیلسوفان اخلاق - یک گام به سوی آن نقطه مطلوب است و به عبارت صریح‌تر، ظهور زمانی رخ می‌دهد که جامعه جهانی با بهره‌گیری از شناخت‌ها، آگاهی‌ها و تجربیات تاریخی

مختلف، خود بتواند عقلانیت نهفته در پیامی را که به او عرضه می‌شود، به درستی دریابد و آگاهانه آن را برگزیند و بپذیرد چون قرار نیست که منجی چیزی را به انسان‌ها تحمیل کند.

درواقع الگوی رفتاری حضرت حجت(عج) هرگز با الگوی رفتاری پیامبر(ص) و حضرت امیر(ع) و دیگر امامان معصوم(ع) و بلکه دیگر پیامبران در طول تاریخ متفاوت نیست. یعنی آن حضرت نیز در چهارچوب اصول و روش‌هایی که همه این شخصیت‌های الهی در تاریخ عمل کرده‌اند، عمل خواهد کرد. پیامبران نیامدند تا اراده و آزادی انسان را نفی و چیزی را بر آنها تحمیل کنند. خداوند در قرآن کریم بارها آشکارا به پیامبر خود یادآور می‌شوند که هرگز بر اراده انسان‌ها هیچ تسلطی ندارد و مسئول انتخاب و گزینش آنان نیست بلکه فقط و فقط آگاهی‌دهنده و هدایتگر است. این آگاهی‌بخشی و روشنگری مسئولیت و رسالت تاریخی همه پیامبران و شخصیت‌های الهی در تاریخ بوده است و امامان معصوم - علیهم السلام - نیز متناسب با شرایط عصری خود، این مسئولیت را به طور کامل انجام دادند اما از نظر پذیرش عمومی با ناکامی‌ها و شکست‌هایی روبه‌رو شدند. حضرت امیر(ع) به همین‌گونه عمل کرد و امام حسن(ع) و امام حسین(ع) نیز همچنین. اما هر کدام در عین موفقیت‌هایی که داشتند از نظر پذیرش مردم، شکست‌ها و ناکامی‌هایی داشتند و این شکست‌ها همه به این دلیل بوده است که آن بزرگواران هرگز نمی‌خواستند پیام حق خود را به مخاطبان نشان تحمیل کنند و مردم را با زور و اجبار به پذیرش و قبول وادارند از این رو می‌توان آنها را از نظر انجام رسالت و مسئولیت الهی و انسانی خود کاملاً پیروز دانست، در عین حال که از نظر دمکراتیک شکست و ناکامی داشته‌اند.

وجود مقدس حضرت حجت(عج) نیز بی هیچ کاستی و تفاوتی در راستای همین مسئولیت و رسالت الهی انسانی عمل خواهد کرد و نه چیزی بیش از آن. با این تفاوت که شرایط جامعه جهانی در زمان ظهور به گونه‌ای خواهد بود که با رویکرد مثبت و اقبال اکثریت، سرانجام پیروزی کامل به دست خواهد آمد و آن راه نیمه به انجام می‌رسد، بنابراین می‌بینید که تفاوت عصر ظهور با عصر دیگر امامان بزرگوار در همین شکست و پیروزی دمکراتیک است، نه در ماهیت پیام و الگوی عمل.

**تابناک: این‌که می‌فرمایند فرایند ظهور دمکراتیک است با این‌که در روایت داریم که جهان در زمان ظهور آکنده از ظلم و جور است، متناقض نیست و آیا این‌که جهان دارد به سمت دمکراسی می‌رود، به معنای کاسته شدن از ظلم و جور نیست؟**

**قائم‌مقامی:** نخست این‌که شعار و پیام دمکراسی در جهان امروز در حال فراگیر شدن است؛ با این‌که آیا واقعا حاکمیت دمکراسی در حال توسعه است، متفاوت است و دوم آن‌که به موازات رشد و گسترش تمدن و توسعه مدرنیته جامعه بشری، حقوق انسان هم مفهومی و مصداقی توسعه پیدا می‌کند، به گونه‌ای که در جهان جدید، حقوق برای انسان تعریف می‌شود که در گذشته تصوری از آنها وجود نداشته و از آنجا که ظلم در تقابل با «حق» معنا پیدا می‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که دایره مظالم نیز گسترش پیدا کرده است و وقتی ما بحث از عدالت می‌کنیم، عدالت اعم از «دمکراسی» است. دمکراسی در مفهوم رایج آن در پایان، «عدالت سیاسی» را شامل می‌شود و آنچه حد جامعه ایده‌آل مهدوی رخ می‌دهد، ظهور و حاکمیت عدالت در تمام ابعاد گسترده و فراگیر آن است که صد البته، یکی از مهمترین وجود آن، «عدالت سیاسی» یعنی همان «دمکراسی» است.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد و در روایات مربوطه نیز آشکارا به آن اشاره شده، این‌که ظرف ظلم و عدل در تمام این روایات، جامعه جهانی است، نه یک محدوده جغرافیایی خاص. درواقع جامعه عصر ظهور، یک جامعه به هم پیوسته و کاملاً «جهانی شده» بوده و طبعا «عدالت مطلوب» آن نیز عدالتی جهانی است، یعنی عدالتی که ظرفیت و امکان ایجاد توازن و تعادل را در مجموعه «جهان» به عنوان یک «کل» به هم پیوسته» داشته باشد و اگر این نکته را نیز زیر نظر داشته باشیم که «کل به هم پیوسته» هرگز به معنای «مجموعه یکسان» نیست بلکه «عدالت جهانی» باید بتواند با فرض «تکثر» و «چندگانگی»‌های موجود در جهان حقوق را تأمین کند و طبعا دمکراسی مطلوب چنین جامعه‌ای نیز باید توانایی و ظرفیت پاسخگویی کامل به همه حقوق سیاسی و اجتماعی شهروندان با تمام تکثر و چندگانگی‌ای دارند را داشته باشد، بنابراین در جامعه مهدوی نیز تکثر ادیان وجود دارد، همان‌گونه که در حکومت علوی(ع) اینچنین بود و همه آنها نیز از نعمت عدالت به طور کامل بهره‌مند خواهند شد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که الگوی جامعه ایده‌آل جهانی در هر حوزه‌ای منطبق با استانداردها و شاخص‌های حداکثری است نه الگوهای تنگ‌نظرانه و محدود حداقلی که تنها قابلیت انطباق را بر یک گروه یا یک جامعه و یا پیروان یک دین خاص داشته باشد بلکه الگوی شمول‌پذیر و دربرگیرنده است. بی‌تردید الگوهایی که امروز در سطح جوامع گوناگون برای تأمین عدالت و دمکراسی مطرح است - حتی اگر کارآمدی آنها را بپذیریم - در نهایت، در محدوده‌ها و در شرایط خاص پاسخ می‌دهند، ولی در عین حال، فاقد قابلیت‌های جهان‌شمول و تعمیم‌پذیرند. علاوه بر آن‌که مجریان و متولیان که داعیه‌دار این الگوها هستند و فرض این است که می‌خواهند به آنها عینیت ببخشند از صلاحیت‌های حداکثری

بی‌بهره‌اند. بنابراین انجام چنین رسالت بزرگی یعنی حاکمیت عدالت در جامعه جهانی، علاوه بر شرایط عینی و اجتماعی، به رهبری صالح نیازمند است که به باور ما، وجود مقدس حضرت حجت(عج) مصداق کامل این رهبری صالح است.

**تابناک:** بحث دیگر این‌که ظهور يك مقدمات عقلي دارد که شما بخشی از آن را فرمودید، اما يك مقدماتي هم در روایات ذکر شده از قبیل شواهد زمانی و یا حوادث؛ اینها چگونه با هم قابل جمعند؟

**قائم‌مقامی:** بخش عمده‌ای از این روایات، تبیین کاملاً عقلي دارند، اما در این حال، باید روایات این باب نیز مثل دیگر از نظر سند بررسی شود و چه بسا بخشی از آنها مخدوش و بخشی از روایات صحیح باشد، هم از علایم احتمالی صحبت می‌کنند و قطعی‌الوقوع نیستند و ممکن است متناسب با شرایط متغیر عصری رخ دهند و بخش دیگری از نشانه‌های قطعی نیز به صورت سمبلیک و رمزی بیان شده و لزوماً به معنای آن نیست که آنچه در ظاهر روایت است، رخ دهد و نکته دیگر آن‌که مجموعه این روایات را باید با هم در نظر گرفت و از آنها يك برداشت کلی کرد نه آن‌که از هر روایت، حکم کلی بیرون آورد.

البته این مشکل اساسی ماست که در بررسی آیات و روایات کل‌نگر نیستیم؛ یعنی در تفسیر قرآن و روایات، نمی‌آییم روایات و آیات اصلی را که از محکمت هستند شناسایی کنیم و بنا بر آنها دیگر آیات و روایات را تفسیر کنیم. به همین دلیل، گاه می‌بینیم برخی مسائل حاشیه‌ای، تبدیل به اصل و متن می‌شود و مسائل اصلی در حاشیه قرار می‌گیرد.

برای تفسیر هر آیه و یا روایت، باید کل قرآن و یا روایات مربوط به آن باب را در نظر گرفت و نمی‌شود هر روایت را مستقل و جدای از مجموعه روایات دیگر، بررسی و نتایج را از آنها استخراج کرد، بلکه باید آنها را در يك نگرش سیستماتیک تفسیر نمود.

مسئله مهم دیگر آن‌که هرگز روایات نمی‌تواند نافی اصول و محکمتی باشد که قرآن بر آنها تأکید دارد؛ یعنی مثلاً روایات مهدویت نمی‌تواند نافی اراده و اختیار انسان باشد؛ مهدویت نمی‌تواند نافی صلح باشد، چراکه از قرآن استخراج می‌شود که «الصلح خیر»؛ یعنی صلح بهتر و در اولویت است و این یکی از محکمت و اصول قرآن است؛ بنابراین، دیگر آیات و روایاتی که از ظاهر آنها خشونت و یا سلب اراده دریافت می‌شود، باید در سایه و در محدوده این اصول تفسیر شود.

احادیث و روایات به رغم اهمیت زیادی که دارند و از مهمترین منابع معرفت دینی هستند، ولی هرگز مستقلاً اعتباری ندارند، بلکه باید در سایه قرآن و محکمت آن تفسیر شوند. یعنی در هیچ موضوعی شما نمی‌توانید بدون توجه و استناد به قرآن و صرفاً به استناد روایات به استنباط و اجتهاد بپردازید، چه رسد به فهم‌های سطحی و تفاسیر کوچک بازاری که بعضاً امروز شاهد آن هستیم؛ بنابراین اصل کلی روایات مهدویت هم نمی‌تواند به گونه‌ای تفسیر شود که نافی محکمت و اصول قرآن شود، مگر در مواردی که قرآن در مورد آن سکوت کرده باشد. هر فهمی از روایات که فراتر از مدلول قرآن باشد، حجت نیست و باید فهم و تفسیر در چهارچوب قرآن انجام گیرد. پس باید اول اصول قرآنی تبیین شود، چه در مهدویت و چه در موضوعات دیگر، آنگاه به بررسی و تفسیر احادیث در چهارچوب آن اصول پرداخت.

**تابناک:** آیا از این نگاه با ظهور فاصله زیادی نداریم؟

**قائم‌مقامی:** این موضوع برداشت شخصی است. به نظر من، اصولاً پرداختن به مسائلی از این دست، مسائلی انحرافی است و دارای هیچ ارزشی نیست. این‌که فاصله زمانی و تاریخی ما با عصر ظهور زیاد است یا کم؟ و امام زمان(عج) چه زمان ظهور خواهند کرد؟! چه دردی را درمان می‌کند و چه ارزش معرفتی یا عملی می‌تواند داشته باشد؟ آنچه اهمیت دارد، بررسی فاصله میان خود و میان جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم با معیارها و ملک‌های جامعه ایده‌آل عصر ظهور است و نتیجه این بررسی هم باید این باشد که به اقدام عملی برای کم کردن این فاصله بینجامد.

این‌که در باور شیعی، امام زمان(عج) به عنوان الگویی کامل انسانیت و به عنوان هدایتگر و رهبر جامعه ایده‌آل انسانی، هم‌اکنون زنده است، پیام مشخصی دارد و آن رسیدن به این آرمان و دستیابی به این نقطه مطلوب چه در حیات فردی و چه در حیات اجتماعی، يك ایده و آرزو نیست، بلکه يك واقعیت است. این الگو، يك الگویی عینی است که بیانگر «شدن» و «امکان تحقق» است و فرد و جامعه را برمی‌انگیزاند تا به سوی این «کمال مطلوب» حرکت کند و هرچه بیشتر از فاصله میان «وضعیت موجود» و «وضعیت مطلوب» بکاهد و مفهوم دقیق انتظار نیز همین است. در منابع دینی ما، «انتظار» يك مقوله ذهنی و سابرکتیو نیست، بلکه مقوله‌ای کاملاً عینی و از جنس اقدام و عمل است و برای همین می‌فرماید: «افضل الاعمال، انتظار الفرج» (برترین اعمال، انتظار فرج است).

«عمل»، ماهیتی عینی و آیزکنیو دارد. هر عمل نیکی که از انسان سر می‌زند و هر تلاشی که در راستای اجرای عدالت و اعطای حقوق عامه در جامعه صورت می‌پذیرد، اقدامی «منتظرانه» و یک گام به سوی شرایط مطلوبی است که در عصر ظهور تجلی می‌یابد. فرد و جامعه‌ای که در این راه گام برمی‌دارد، بدون تردید «منتظر» است و دیگر برای او تعیین زمان تاریخی برای ظهور، اهمیتی پیدا نمی‌کند، چراکه اگر ما پذیرفتیم که رسیدن به آن کمال مطلوب، فرایندی انسانی و ارادی است - که البته با کمک و عنایت الهی انجام می‌گیرد - در این صورت باید بپذیریم که حرکت به سوی آن نقطه، یک حرکت تدریجی و طبیعی است، نه یک حرکت دفعی، نابهنگام و قسری! پس می‌توان نتیجه گرفت که «ظهور» روندی تدریجی دارد و هر تلاشی در راستای اهداف و آرمان‌های انسانی حضرت حجت(عج)، مرتبه‌ای از «ظهور» و رفع «غیبت» است. در این صورت، انسانی که با شناخت از معیارها و اهداف مهدویت، در راستای عینیت‌سازی آن اهداف گام برمی‌دارد، هر زمان تجربه‌ای از «ظهور» دارد و هر لحظه در پیوند با امام زمان(عج) به عنوان الگو و سمبل انسان کامل قرار دارد و به این ترتیب، دیگر «ظهور تقویمی» او را به خود مشغول نمی‌سازد.

اکنون خاطره‌ای از استاد بزرگوارمان حضرت آیت‌الله‌حسین‌قاسمی(ره) به یادم آمد؛ حوالی سال ۱۳۶۰ زمانی موضوع مهدویت و انتظار ظهور حضرت حجت(عج) و گمانه‌زنی برای زمان ظهور، دستاویزی برای برخی - دکان‌داران مورد اشاره - قرار گرفته بود و علوای شیفته ساده‌دل نیز بر آن دامن می‌زدند و تحرکاتی را ایجاد کرده بودند. آن بزرگوار پس از چندین بار تذکر و هشدار، سرانجام روزی در جلسه عمومی، آشکارا و با شدت تمام این جریان را مورد انتقاد قرار داد و در برابر شگفتی برخی که انتظار چنین سخنی را از ایشان نداشتند، به این مضمون فرمود: «دست از این حرف‌ها بردارید، انتظار یعنی چه؟ انتظار یعنی معصیت نکردن، یعنی خدمت مردم کردن، یعنی آنچه امام زمان(عج) را خشنود می‌کند انجام دادن و از آنچه آن حضرت را ناخشنود می‌کند، پرهیز کردن، حالا این‌که آقا چه وقت خواهد آمد، چه اهمیتی دارد؟ ایشان هر زمان که صلاح باشد خواهند آمد، شما به وظیفه‌تان عمل کنید. مثلاً شما وقتی آقا تشریف بیاورند چه کار می‌خواهید بکنید که الان نمی‌توانید؟ ایشان هم که تشریف بیاورند، مگر چه اتفاقی خواهد افتاد، جز این‌که به همان چیزهایی توصیه خواهند کرد که اجداد بزرگوارشان توصیه کرده‌اند. مگر ما آنچه حضرات معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - از ما انتظار داشته‌اند، برآورده و به وظایف خود عمل کرده‌ایم که جستجو از وقت ظهور می‌کنیم؟ کسی که به وظیفه خود عمل می‌کند، این‌که آقا چه هنگام تشریف آورند، برای او هیچ تأثیری ندارد، پس با این حرف‌ها مردم را سرگردان و مشغول نکنید ...».

بعدها به همین مضمون در حدیثی منقول از امام صادق(ع) در «غیبت» نعمانی برخوردیم که آن حضرت خطاب به «زراره» که از اصحاب خاص بود فرمود: «اعرف امامك فانك اذا عرفته لم يضرك تقدم هذا الامر أو تأخره»؛ یعنی تو به امامت معرفت پیدا کن و مسئولیت‌های ناشی از این معرفت را بشناس و به آن عمل کن، آن‌گاه که او را شناختی، دیگر این‌که ظهور، دیر شود یا زود، موضوعیتی ندارد و تأثیری در کمال تو نخواهد داشت. حالا چقدر اشتباه است که به جای عمل به مسئولیت‌های انسانی، در جستجوی زمان ظهور باشیم!

**تابناک: درباره این‌که حضرت حجت(عج) قرار نیست در زمان حضور کار جدیدی انجام دهند، توضیح بیشتری بدهید.**

**قائم‌مقامی:** منظور این است، همان‌گونه که پیشتر عرض کردم، الگوی حرکت حضرت، همان حکومت علوی و حرکت دیگر ائمه است، با این تفاوت که در زمان حضرت امیر(ع)، آن اهداف در جغرافیای محدود پیگیری می‌شد و همچنین شرایط تاریخی و اجتماعی در کامیابی عینی آن الگو مساعدت و همراهی نکرد و گرنه در معیارها، شیوه عمل و اهداف، تفاوتی بین این حضرات نیست و حتی می‌توان گفت که الگوی حرکتی کل جریان امامت یک حرکت آگاهی‌بخشی، روشنگری افزایش معرفت اجتماعی است و ایشان آگاهی‌بخشی و افزایش معرفت را بر حکومت کردن به مردمی که فاقد آگاهی هستند و حتی متمایل به آنان هم بودند، ترجیح می‌دهند. بنابراین کارکرد اصلی امامت، سیاسی و حکومتی نیست بلکه نقش بنیادین آنها تفسیر و تبیین دین و وحی الهی است که البته به طور طبیعی دارای کارکرد و تأثیر سیاسی هم هست، اما این به این معنا نیست که امامت و ولایت ماهیت سیاسی داشته باشد.

اشتباه دیگری که در تبیین نظریه مهدویت می‌شود، این است که گاه عدالت را مقابل آزادی قرار می‌دهند. در حالی که آزادی، مهمترین حق انسان است و گرفتن این حق، بزرگترین ظلم است و این جدایی ناشی از تفسیر نادرستی است که ما از عدالت داریم و آن را عمدتاً اقتصادی و حداکثر اجتماعی می‌دانیم، در حالی که بزرگترین حق انسان، آزادی و برترین ظلم، گرفتن آزادی، هویت و حق انتخاب از افراد است.

عدالت به معنای استیفای حقوق انسان است و حقوق انسان هم که گاه در نگاه کلاسیک به حقوق اقتصادی و در نگاه مدرن حقوق طبیعی و مادی انسان‌ها تفسیر می‌شود، از نظر اسلام شامل تمامی حقوق انسان می‌شود؛ یعنی باید به تمامی نیازهای طبیعی انسان پاسخ داده شود؛ چه نیازهای مادی و فیزیولوژیک، چه نیازهای اجتماعی و چه نیازهای معنوی؛ بنابراین از نگاه اسلام، حق انسان این است که همه نیازهای آن برآورده شود، اما به گونه‌ای که برآورده کردن یک نیاز،

منجر به تضییع دیگر نیازها نشود و به این حقوق متکثر باید در يك همزیستی پاسخ داده شود که لازمه این همزیستی، اعتدال در برآوردن نیازهاست، بنابراین نمی‌توان حتی به نیازهای معنوی به گونه‌ای پاسخ داد که منجر به آسیب دیدن نیازهای مادی شود و بالعکس.

بنابراین عرفان اسلامی و سلوک معنوی نیز مبتنی بر ترك کامل لذات نیست، بلکه بر عدم تسلط و حاکمیت لذات بر همه وجود انسان است، بنابراین هیچ‌یک از حقوق نباید نافی دیگر نیازها باشد، چراکه انسان، آمیخته‌ای از همه این نیازهاست، پس جامعه ایده‌آل مهدویت، جامعه‌ای است که شرایط برای برآوردن تمامی نیازهای انسان در آن فراهم باشد. البته حکومت مهدوی و هر حکومت دینی، وظیفه دیندار کردن مردم را ندارد، بلکه وظیفه دارد که زمینه را برای دینداری مردم فراهم کند.

**تابناک:** موضوع دیگری که در دوره کنونی شایع شده، مسئله دیدن حضرت است و حتی کتاب‌هایی هم با عنوان راه‌های عملی ملاقات با امام زمان (عج) چاپ و دستورالعمل برای این کار صادر شده است. در این‌باره نظر شما چیست؟

**قائم‌مقامی:** این هم از آن موضوعات حاشیه‌ای است که متأسفانه، به موضوعی اصلی تبدیل شده، در حالی که اصالت و اولیبتی حتی در رده اهداف سوم و چهارم هم ندارد. البته دیدار وجود مقدس امام زمان (عج) يك امتیاز و شرف است اما این‌که این مسئله به هدف تبدیل بشود، موضوعیتی ندارد؛ یعنی اگر کسی عمل انجام دهد با هدف این‌که به دیدار حضرت (عج) برسد، به همین میزان از معیارهای دینی دور شده است. در سلسله اهداف معیارهای دینی ما دیدن فیزیکی معصوم چه جایگاهی دارد؟ همچنین آنهایی که اهل این مباحث هستند، می‌دانند که خیلی از موارد دیدن حضرت، ادعایی بیش نیست و حتی بسیاری از نیک‌نفسانی که فکر می‌کنند به حضور حضرت رسیدند، تصور آنهاست.

مناسب است در همین جا به چند خطر بسیار بزرگ که اندیشه اسلامی - شیعی را تهدید می‌کند، اشاره کنم. هر کس اندک آشنایی با مبانی تفکر شیعی دارد، بی‌تردید می‌داند وجه هویت‌بخش این تفکر، عقلانیت و ماهیت اندیشگی آن است اما متأسفانه برخی تقریرها و تفسیرها در کنار پاره‌ای رفتارها که به ویژه در سال‌های اخیر ظهور بیشتری یافته است، بیش از آن‌که با يك اندیشه و تفکر برخوردار از مبانی منطقی تناسب داشته باشد، نشانه‌های باورهای فرقه‌ای است. مهمترین ویژگی «فرقه»، فقدان زبان تفاهم و درونی کردن مفاهیم است، به گونه‌ای که نه برای دیگران در میزان منطقی و عقلانیت توجیه‌پذیر و قابل درک است و نه برای پیروان فرقه، اساساً درک و فهم دیگران و دفاع‌پذیری عقلایی باورها و رفتارها اهمیتی دارد. به همین ترتیب سرانجام يك اندیشه فاخر و متعالی انسانی، رفته رفته به صورت بازگوکننده مجموعه‌ای از تجربیات شخصی و کاملاً درونی و احیاناً آمیخته به خرافات تبدیل خواهد شد.

یکی دیگر از این خطرها، خطر ظاهرگرایی است. شریعت و احکام دینی ظواهری هستند که بر معیارها و ملاک‌های خاصی مبتنی هستند و در تفکر اسلامی به ویژه در اندیشه اجتهادی شیعه، ظواهر تا آنجایی که برخوردار از این ملاکات و معیارها باشند، اصالت دارند. حال اگر این ظواهر - که فرم‌ها و صورت‌هایی هستند که معنا و حقیقت در آن ظهور می‌یابد - بدون در نظر گرفتن این ملاکات، اهداف و معیارهای توسعه و گسترش پیدا کنند، خطر غلبه «صورت» بر محتوا رخ خواهد داد. توسعه صورت و فرم تهی از معیارها و اهداف برانگیزنده، همان ظاهرگرایی است و نمی‌توان نشانه‌های جدی این ظاهرگرایی را در جامعه دید و نگران آن نبود.

اصالت دادن به موضوعاتی همچون روایت امام زمان (عج) و تشریف به محضر آن حضرت، تبیین و تقویم ظهور و ... از جمله نشانه‌هایی است که نسبت به وقوع این هر دو خطر هشدار می‌دهند.

**تابناک:** مگر روایاتی درباره عبادت در مسجد «سهله» برای تشریف به محضر امام زمان (عج) وجود ندارد؟

**قائم‌مقامی:** اینها تجربیات است، نه روایات. افرادی تجربه کرده و گفته‌اند اگر این اعمال را انجام بدهید، به چنین نتیجه‌ای می‌رسید ولی روایات در فضیلت عبادت در مسجد سهله است، نه دیدار امام زمان (عج)؛ مانند مسجد جمکران که به چنین تجربیاتی مبتنی است.

**منبع: تابناک**